

قصه‌های ریزه‌میزه



قایم‌باشک

ابر گفت: «بیایم؟»
چتر گفت: «بیا.»
ابر چشم‌هایش را باز کرد و دنبال چتر گشت.
این طرف را گشت، آن طرف را گشت، چتر را پیدا نکرد.
گریه‌اش گرفت، چک و چک و چک گریه کرد.
چتر فوری باز شد و گفت: «جانمی! باران!»
ابر خندید و گفت: «سُک‌سُک! پیدایت کردم!»

● نویسنده: محمدرضا شمس
● تصویرگر: متین السادات حسینی‌نژاد

اولین دندان

کرم دندان، اولین دندانش که در آمد، فوری یک مسواک خرید.
خمیر دندان هم خرید.
حالا هر بار دندان‌های را می‌خورد، زود می‌رود دندان‌هایش را
مسواک می‌زند.
کرم دندان به بهداشت دهان و دندان خیلی اهمیت می‌دهد.



فیل آمد آب بخورد

فیل آمد آب بخورد، قورباغه نگذاشت. فیل پرسید: «چرا نمی گذاری آب بخورم؟»
قورباغه گفت: «مگر نمی بینی چشمه غمگین است؟»
فیل پرسید: «چرا غمگین است؟»
ماهی ها گفتند: «دلش گرفته، قلش گرفته. نمی بینی قل قل نمی کند؟»
فیل پرسید: «چشمه، چرا قلت گرفته؟»
چشمه گفت: «یک سنگ بزرگ افتاده رویم، راهم را بسته.»
فیل گفت: «این که غصه ندارد، من درش می آورم.»
خرطومش را کرد زیر آب، سنگ را کشید. سنگ سنگین بود، درنیامد. قورباغه و
ماهی ها کمکش کردند. یک دو سه گفتند و سنگ را بیرون آوردند. چشمه دوباره
قل قل جوشید. ماهی ها شاد شدند. قورباغه خندید.
فیل هم هورت هورت آب خورد.

